



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست !

عبدالحنان «نوس»

تاريخ نشر: 3 اکتوبر 2015 م



گل میخک



تا هنوز کسی پیدا نشده که به تحفه گل میخک، نی بگوید !
امیدوارم ؛ شما کسی باشید که این تحفه را گرفته باشید و یا اعطا کرده باشید .
زمانهای بسیار قدیم وقتی هنوز پای بشر به زمین نرسیده بود؛ فضیلت ها و تباهی ها در همه جا شناور بودند .

آنها از بیکاری خسته و کسل شده بودند و همه در انتظار اولادهای ادم و هوا بودند .
روزی همه فضایل و تباهی ها دور هم جمع شدند خسته تر از همیشه .
ناگهان ذکاوت ایستاد و گفت :

بیا بید یک بازی بکنیم !!!
مثلاً چشم پتکان !

همه از این پیشنهاد شاد شدند و دیوانگی فوراً فریاد زد ...
من چشم خود را بسته میکنم از من شروع کنید نوبت من است من چشم را بستم ...
و از آنجایی که هیچ کس نمی خواست به دنبال دیوانگی برود همه قبول کردند .
او چشم بسته و به دنبال آنها بگردد .

دیوانگی کنار درختی رفت و چشمهایش را بست و شروع کرد به حساب کردن ... یک ... دو ... سه ... چهار ... همه رفتند تا جایی پنهان شوند .
لطافت : خود را به شاخ مهتاب آویزان کرد .
خیانت : داخل انبوهی از زباله پنهان شد .
اصالت : در بین ابرها مخفی گشت .
هوس : به مرکز زمین رفت .
دروغ گفت : زیر سنگی می روم ، اما ؛ به داخل دریا رفت .
طمع : داخل کیسه ای که دوخته بود ، مخفی شد .
و دیوانگی مشغول شمردن بود . هفتاد و نه ... هشتاد ... هشتاد و یک ...

همه پنهان شده بودند به جز عشق که همواره متردد بود و نمیتوانست تصمیم بگیرد .
بلی ! جای تعجب هم نیست ؛ چون همه می دانیم که پنهان کردن عشق مشکل است .
در همین حال دیوانگی به پایان شمارش می رسید .
نود و پنج ... نود و شش ... نود و هفت ... هنگامیکه دیوانگی به صد رسید ، عشق پرید و در بوته گل « میخک » پنهان شد .
قلب من

دیوانگی صدا کرد آدم میام . .. نزدیک شدم
اولین کسی را که پیدا کرد تنبلی بود .
زیرا ؛ تنبلی، تنبلی اش آمده بود جایی پنهان شود .
لطافت را یافت که به شاخ مهتاب آویزان بود .
دروغ داخل آب .
هوس در مرکز زمین .

به همین ترتیب یکی ... یکی همه را پیدا کرد جز عشق .
او ؛ از یافتن عشق ناامید شده بود .
حسادت در گوشهای دیوانگی زمزمه کرد .
تو فقط باید عشق را پیدا کنی و او ، پشت بوته گل است .
دیوانگی شاخه میخک داری را گرفت ، محکم و با شدت و هیجان آنرا در بوته گل زد ...
خلاصه داستان که آه وناله شنید و متوقف شد .
عشق از پشت بوته بیرون آمد .

با دستهایش صورت خون آلود خود را پوشانده بود و از بین انگشتانش قطرات خون بیرون میریخت و ...

میخک ها گل ، او را پاره پاره کرده بود . به چشمان عشق فرو رفته بودند و او نمی توانست جایی را ببیند او کور شده بود .

دیوانگی گفت :
« من چه کردم ! من چه کردم ! چگونه می توانم ترا شفا بدهم ... کمک کنید ».

عشق جواب داد:

تو نمی توانی مرا شفا بدهی !!

اما ؛ اگر می خواهی کمک کنی ، راهنمای من شو !!

از آن روز به بعد ، عشق کور است و دیوانگی همواره در کنار اوست .

در پرهای این گل رده های خارمیخک قابل مشاهده است و تا امروزی آنها یکه در عشق شان جدی هستند ، نتوانسته اند که گل میخک را رد کنند .

این گل همیشه طاق بسته بندی میشود !!

به این معنی ؛ که جانب مقابل یکی و بهترین انتخاب است .

اگر برای خانواده و دوستان شخصی میدهد ، پس ؛ میتواند جفت یا عدد چهار و یا شش باشد

برای خواهر و برادر به تعداد شان نیز بسیار زیبا و شگفت انگیز است .

عبدالحنان « نوس »

بارگشت به صفحه اصلی - www.said-afghani.org